

نقش اعتباری بودن مالکیت و امانی بودن اموال انسان در بازتوزیع ثروت از منظر قرآن

Hng1364@Gmail.com

karimi@qabas.net

ک. حسین ناگهی / کارشناس ارشد تفسیر و علوم قرآن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

مصطفی کریمی / استادیار گروه تفسیر و علوم قرآن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

پذیرش: ۹۸/۷/۸

دریافت: ۹۸/۳/۲۳

چکیده

توزیع مجدد ثروت به سیاست‌هایی گفته می‌شود که برای کاهش نابرابری درآمدی و فرصت‌های اقتصادی و به منظور پیشبرد «توسعه» پیش‌بینی شده است. این مقاله درصدد است به روش تحلیلی - توصیفی نقش اعتباری بودن مالکیت انسان و امانی بودن اموال برای توزیع مجدد ثروت را بررسی نماید. مالکیت رابطه‌ای خاص میان مالک و ملک است که امکان تصرف مالک در ملک به سبب آن مهیا می‌شود. هدف از این بررسی نشان دادن ایجاد زمینه برای از میان رفتن فقر در جامعه از طریق ایجاد باور به اعتباری بودن مالکیت انسان و امانی بودن ثروت در دست وی هست. روش ارائه مباحث توصیفی - تحلیلی، به شیوه تفسیر موضوعی، با بررسی دلالت آیات است. نتیجه به‌دست‌آمده این است که باور به اعتباری بودن مالکیت انسان و امانت الهی دانستن ثروت، موجب می‌شود ثروتمندان به نیاز افراد کم‌درآمد توجه کرده و برای رفع نیازهای معیشتی آنها اقدام کنند که آن را عمل بازتوزیع ثروت می‌نامند.

کلیدواژه‌ها: قرآن، توزیع مجدد ثروت، مالکیت اعتباری، مالکیت حقیقی، امانت.

مقدمه

در هر جامعه‌ای انسان‌ها از لحاظ خصوصیات و صفات نفسانی، فکری و بدنی متفاوت هستند. یکی از اثرات این تفاوت‌ها این است که درآمدی که انسان‌ها از کار و تلاش به دست می‌آورند، یکسان نیست؛ بنابراین برخی با انجام کارهایی به سود سرشار می‌رسند؛ درحالی‌که اگر همان کار را فرد دیگری انجام دهد، سود قابل‌توجهی به‌دست نمی‌آورد؛ نتیجه اختلاف در ویژگی‌های فردی، تفاوت درآمد افراد جامعه را در پی خواهد داشت. از سوی دیگر، مالکیت افراد براساس «کار» شکل می‌گیرد و بر پایه آن میزان حقوق افراد معین می‌شود (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۸، ص ۷، ج ۳۸، ص ۱۲۴). دو عامل مذکور سبب ایجاد فاصله طبقاتی در جامعه می‌شود. در این میان تفاوت طبقاتی اندک در جامعه قابل پذیرش است، اما اختلاف فاحش طبقاتی، موجب به‌وجود آمدن ناآرامی‌ها و ناهنجاری‌هایی در جامعه خواهد شد، که برای رفع این فاصله طبقاتی مضر، باید اقدامات جدی صورت گیرد؛ از این‌رو، توزیع مجدد ثروت به عنوان یک درمان مؤثر برای کاهش فاصله فاحش طبقاتی در جامعه، از اصول مهم و بدیهی اقتصاد سیاسی در دو قرن اخیر به‌شمار می‌رود و امروزه هیچ مکتب اقتصادی یافت نمی‌شود که در ضرورت توجه به آن دچار شک و تردید باشد؛ چراکه این مسئله به منظور از بین بردن ستم‌های است که از جانب اقتصاد آزاد بر پیکر انسان برجا مانده است، اقتصادی که کارگران در فرایند تولید هرچه بیشتر قرار می‌گیرند، اما در عوض هیچ‌گونه حمایتی از منافعی‌شان نمی‌شود (بار، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۲۶۱-۲۷۰). از این‌رو، توزیع مجدد به «سیاست‌هایی گفته می‌شود که برای کاهش نابرابری درآمدی و فرصت‌های اقتصادی و به منظور پیشبرد توسعه پیش‌بینی شده است» (رحمت‌نیا و افلاکی، ۱۳۸۹، ص ۴۵).

قرآن کریم بازتوزیع عادلانه ثروت در جامعه را مورد توجه و تأکید قرار داده و فقر و شکاف طبقاتی در سطح جامعه را برتائیده است. این مهم در آیات مدنی به اوج خود می‌رسد تا جایی که در آیه ۱۹۵ سوره «بقره» غفلت از آن همسان با هلاکت به‌شمار آمده است: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». در آیه ۲۶۸ سوره «بقره» رفتاری که موجب فقر شود از منظر قرآن سیاستی شیطانی است: «الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يُعِدُّكُم مَعْرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». براین‌اساس آحاد جامعه به‌ویژه افراد ثروتمند برای برطرف کردن محرومیت از جامعه وظایفی بر عهده دارند. ریشه این توجه را می‌توان

در اعتباری بودن مالکیت انسان و امانی بودن اموال یافت که به عنوان دو مبنای قرآنی در حوزه بازتوزیع ثروت مطرح هستند و با تکیه بر آنها نیازمندان در اموال اغنیاء صاحب حق به‌حساب می‌آیند.

منابعی که به‌طور مستقل این مسائل را با روش تفسیر موضوعی بررسی کرده باشد، یافت نشد، لکن برخی از منابع به نحوی این موضوع پرداخته‌اند که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

عیوضلو (۱۳۸۴) در کتاب *عدالت و کارایی در تطبیق با نظام اسلامی*، صرفاً به برخی آیات بدون بررسی دلالتی اشاره کرده است.

عیوضلو (۱۳۸۱) در مقاله «نظریه‌ای در تبیین مبانی نظری توزیع ثروت و درآمد در نظام اقتصادی»، نظام توزیع عادلانه ثروت و درآمد را از دیدگاه غیرقرآنی مورد بررسی قرار داده، و به مبانی اشاره نکرده است.

رجائی (۱۳۸۲) در کتاب *معجم موضوعی آیات اقتصادی*، در بخش توزیع درآمد آیات توزیعی را بدون اشاره به مبانی مطرح کرده است.

رجائی (۱۳۹۴) در کتاب *درآمدی بر مفهوم عدالت اقتصادی و شاخص‌های آن*، ادله بازتوزیعی را بیان کرده و به مبانی پرداخته است.

هادوی تهرانی (۱۳۷۸) در کتاب *مکتب و نظام اقتصادی اسلام*، مفهوم مالکیت و انواع آن را بررسی کرده، بدون بهره‌گیری از قرآن و روش تفسیر موضوعی، به مبانی بازتوزیع ثروت اشاره کوتاهی کرده است.

هرچند مباحث این مقاله در آثار نام‌برده، ذکر شده، اما این تحقیق مسئله را به‌طور مستقل و با استفاده از روش تفسیر موضوعی بررسی کرده، و آثار یادشده با این روش به بررسی و حل مسئله مورد بحث پرداخته‌اند.

هدف از این بررسی نشان دادن زمینه‌های موجود برای از بین رفتن فقر در جامعه از طریق ایجاد باور به اعتباری بودن مالکیت انسان و امانی بودن ثروت در دست انسان است. روش این مقاله توصیفی - تحلیلی به شیوه تفسیر موضوعی است.

۱. مفهوم‌شناسی

ملک در لغت به معنای تملک چیزی و قدرت بر تملک آن به‌کار رفته است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۷۴). در تفاوت بین کلمه ملک و مُلک گفته شده است: ملک از مُلک عام‌تر است. مُلک به معنای ضبط شیء مورد تصرف، به‌وسیله حکم است؛ و ملک نظیر جنس برای مطلق مُلک است. پس هر مُلک، ملک هست، ولی هر ملک، مُلک نیست (همان، ص ۷۷۴؛ طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۵، ۱۷۵). ملک در اجتماع انسانی شامل یک نوع اختصاص است که

انسان مالک آن می‌شود (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۶۳۵). در تفاوت بین ملک و مال گفتنی است که مقصود از ملک تحت تسلط و سلطه قرار گرفتن چیزی است، ولی مراد از مال توجه به ارزشمندی چیزی است (مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۱، ص ۲۳۵).

توزیع مجدد ثروت را به «سیاست‌هایی که برای کاهش نابرابری درآمدی و فرصت‌های اقتصادی و به منظور پیشبرد توسعه پیش‌بینی شده» تعریف کرده‌اند (رحمت‌نیا و افلاکی، ۱۳۸۹، ص ۴۵).

۲. اعتباری بودن مالکیت

انسان پس از به وجود آمدن اجتماع، لازم می‌بیند برای نشان دادن رابطه خاصی بین خود و شیء مورد نظرش اختصاصی را اعتبار کند، به نحوی که دیگران آن رابطه را ندارند. این ادراک اعتباری پس از اجتماع، همان مالکیت است (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۶ ص ۳۶۹ و ۴۵۶؛ همو، ۱۳۶۴، ص ۵۲). البته مالکیت انسان بر دارایی و ثروتی که از راه تلاش به دست آورده یا از راه دیگری مثل ارث به او رسیده است، مالکیت واقعی و حقیقی نیست؛ زیرا وجود ثروت‌های انسان وابستگی به وجود انسان ندارد که با از بین رفتن انسان آنها هم از بین بروند، بلکه این نحو از مالکیت شبیه به مالکیت حقیقی است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۲۱)، که مالکیت اعتباری نامیده می‌شود و بر این اساس انسان می‌تواند در مملوک خود به گونه‌ای تصرف بکند که عقلاً آن نحو از تصرف را قبول دارند و در همین چارچوب عقلایی که بین او و ملکش برقرار شده، هر تصرفی را انجام می‌دهد و از این راه به اهداف اجتماعی خود می‌رسد (همان، ج ۳، ص ۱۲۹). در نتیجه هر چند اموالی را که با دسترنج خود به دست می‌آوریم، ملک خود می‌دانیم و به دلخواه در آنها تصرف می‌کنیم اما از آنجاکه وجودشان قائم به وجود ما نیست، ملک حقیقی ما به حساب نمی‌آید، بلکه مالکیت حقیقی اموال ما و تمام هستی از آن خداست؛ یعنی او مالک تمام عالم است و می‌تواند در همه اجزای آن هرگونه که بخواهد تصرف بکند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۲۱؛ ج ۳، ص ۱۲۹)؛ چراکه ذات موجودات و تمامی آثار و اوصافی که از ذات آنها تبعیت می‌کند، بلکه نظام و آثار آن قائم به خداوند است (همان، ج ۲، ص ۳۳۲). در سراسر قرآن به مالکیت حقیقی خداوند تصریح شده است؛ واژه‌هایی از قبیل مُلک و ملک و آیاتی که خداوند را خالق هستی معرفی کرده و تمام آنچه را که در آسمان و زمین است از آن خداوند می‌داند، به مالکیت حقیقی خداوند اشاره دارند.

به سبب آن چیزی قائم به چیز دیگر می‌شود لازمه این امر صحیح بودن تصرف در آن شیء و درستی تصرف قائم به مالک آن شیء است. بنابراین، وقتی به کسی مالک چیزی گفته می‌شود؛ یعنی او می‌تواند در آن تصرف و در صورت غیاب مالک، فرد دیگری نمی‌تواند در آن تصرف بکند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۲۱؛ ج ۳، ص ۱۲۹). مِلک - به فتحه میم و کسره لام - به کسی گفته می‌شود که با امر و نهی در مردم تصرف می‌کند و این کلمه تنها به کسی که سیاست و اداره امور آدمیان را به عهده دارد اطلاق شده و از این رو، می‌گویند فلانی مِلک مردم است، ولی گفته نمی‌شود مِلک این اشیا است.

مالکیت رابطه‌ای خاص بین مالک و مِلک است که امکان تصرف مالک در مِلک به سبب آن مهیا می‌گردد. این مالکیت گاه حقیقی و واقعی است؛ یعنی مالک سلطه واقعی بر مِلک دارد، مانند مالکیت خداوند بر مخلوقات و مالکیت انسان بر نفس یا بر صورت ذهنی اشیا؛ و گاهی این سلطه اعتباری است؛ یعنی بین مالک و مِلک فقط رابطه و سلطه‌ای فرض شده که براساس آن، آنچه در حقیقت جدای از مالک است، بسان آنچه به او ارتباط دارد، لحاظ می‌شود. اثر این سلطه اعتباری این است که تصرفات مالک در مِلک به رضایت کسی منوط نیست؛ ولی تصرفات دیگران، متوقف بر رضایت مالک است (هادوی تهرانی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۴).

هر چند مالکیت حقیقی و اعتباری در امکان تصرف اشتراک دارند، اما نقطه تمایز آنها را می‌توان در این دانست که امکان تصرف گاه در عرصه وجود تجلی می‌یابد، که مالکیت حقیقی است؛ و گاه امکان تصرف به معنای امکان فلسفی نیست، و بلکه دلالت بر جواز می‌کند و مالکیت اعتباری نام دارد. با توجه به این مطلب، عقلاً با تشبیه مالکیت اعتباری به مالکیت حقیقی، که در آن مالک امکان وجودی جهت تصرف در ملک را داراست، بین مالک و مِلک اعتباری رابطه‌ای برقرار ساخته که به واسطه آن، مالک جهت رسیدن به مقاصد اجتماعی، برای تصرف در ملک مجاز باشد؛ در نتیجه مالکیت حقیقی به دنبال جواز فلسفی و مالکیت اعتباری، در پی جواز تشریحی است. پس تفاوت اساسی این دو مالکیت این است که در مالکیت حقیقی، همواره مِلک بر مالک قائم بوده و هیچ‌وقت نمی‌تواند از مالکش جدا و مستقل باشد، ولی مالکیت اعتباری از آنجاکه قوامش به وضع و اعتبار بوده و قابلیت تغییر و تحول را داراست، می‌توان آن را از مالکی به مالک دیگر منتقل کرد و گفت که یکی از نشانه‌های مالکیت اعتباری، قابلیت انتقال مِلک است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۱۲۹).

مال از ریشه «مول» در لغت به معنای تمامی چیزهایی است که

حقیقی و توحید در مالکیت خویش و قدرت بر افزایش اموال، به آنها انگیزه قوی در بخشش اموال می‌دهد.

۲-۱. شواهد قرآنی مالکیت اعتباری انسان

از آیات قرآن استفاده می‌شود که خداوند مالکیت اعتباری انسان را به رسمیت شناخته، آن را مورد تأیید قرار داده و در موارد متعددی به آن اشاره کرده است. در ادامه بخشی از آیاتی که مالکیت انسان را مورد پذیرش قرار داده و آیاتی که دارایی انسان را از آن خدا دانسته، ذکر کرده و دلالت آنها را بررسی می‌کنیم.

۱. آیه ۲۷۹ سورة «بقره» بیان می‌کند که رباخوار تنها مالک اصل مال خویش است و نسبت به اموالی که از طریق ربا به دست آورده است، مالکیت ندارد و انسان نمی‌تواند به هر قسمی که دلش بخواهد در اموالش تصرف کند: «فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ»؛ سرمایه‌های شما از آن شماست نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید. معنای عبارت «فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ» آن است که رباخوار باید اصل مال را از بدهکار بگیرد و بهره و ربا را رها کند. این بخش از آیه دلالت دارد بر اینکه رباخوار مالکیتش نسبت به اصل مال امضا شده است (طباطبائی، ۱۳۹۰ ق، ج ۲، ص ۴۲۳). با توجه به اضافه شدن کلمه «اموال» به ضمیر «کم»، می‌توان مالکیت انسان را استنباط کرد. البته براساس تعریف مالکیت حقیقی و اعتباری، مالکیت اعتباری رباخوار به اصل مالش به رسمیت شناخت است. بنابراین آیه دلالت دارد بر اینکه مالکیت انسان نسبت به اموالی که در دست دارد، حقیقی نیست و خداوند مشخص می‌کند که به کدام بخش از اموال مالکیت دارد.

۲. قرآن در آیه ۲۹ سورة «نساء» می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال یکدیگر را در میان خود به باطل مخورید، مگر آنکه تجارتی از روی رضایت میان شما انجام یابد.

با توجه به اضافه شدن «اموال» به ضمیر «کم» که ضمیر خطاب است و اشاره به ذوی العقول دارد، مالکیت انسان پذیرفته شده و براساس تحلیل ذکرشده درباره مالکیت حقیقی و اعتباری، مالکیت انسان بر اموالش مالکیت اعتباری است، و مالک حقیقی اموال انسان، خداست. اما این مالکیت اعتباری از سوی خداوند تأیید شده و به همین دلیل خداوند در آیه شریفه تصرف به باطل در اموال دیگران را جایز نمی‌داند. از سوی دیگر، «اکل» شامل تمامی تصرفات انسان می‌شود، ولی به دلیل اینکه

آیه ۲۶ سورة «آل عمران» در این باره می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ؛ بگو: خداوند، ای مالک حقیقی هر مملوک و ای حاکم مطلق بر همه حکومت‌ها. از اطلاق موجود در آیه به دست می‌آید خداوند سلطان حقیقی و فرمانروای مطلق عالم هستی است؛ پس خداوند مالک همه مالک‌ها و مملوک‌هاست و ملک علی‌الاطلاق متعلق به اوست (طباطبائی، ۱۳۹۰ ق، ج ۳، ص ۱۲۹). از این روی هنگامی که به انسان امر کند از دارایی‌های خود به فقرا ببخشد، باید امتثال امر کرده، وظایف خویش در این باره را به درستی انجام دهد. قرآن برای مالکیت حقیقی خداوند به یک ویژگی بارز به نام توحید در مالکیت اشاره می‌کند، که با توجه به تأثیر آن در بازتوزیع ثروت به بیان آن می‌پردازیم.

در آیه ۱۱۱ سورة «اسراء» نیز هرگونه شریکی در ملک برای خداوند نفی شده است: «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا»؛ و بگو: ستایش برای خداوندی است که نه فرزندی برای خود انتخاب کرده، و نه شریکی در حکومت دارد، و نه به خاطر ضعف و ذلت، (حامی و) سرپرستی برای اوست! و او را بسیار بزرگ بشمار.

این آیه شریفه، به توحید در مالکیت اشاره دارد، که از انواع توحید افعالی خداوند است؛ یعنی خدا در ملک و در مالکیت شریک و رقیب ندارد. هر کس هرچه دارد در حیطه قدرت و سلطنت و مالکیت حقیقی و تکوینی خداست و قدرت و مالکیت دیگران اعتباری و در طول قدرت الهی و از فروع آن است؛ نه اینکه مزاحمتی با آن داشته باشد. چنان که مالکیت اعتباری «عبد» بر اموالی که کسب می‌کند در طول مالکیت اعتباری «مولی» است: «العبد و ما فی یده لمولاه» (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۱۳۷؛ مطهری، ۱۳۷۷، ص ۵۲). بنابراین دستور خداوند به انفاق نسبت به فقرا و مساکین و دیگر افراد نیازمند در جامعه، ریشه در اعتقاد به مالکیت خداوند دارد؛ زیرا خداوند می‌تواند اموال را از انسان بگیرد، یا آن را در شرایط خاص افزایش و برکت دهد. چنان که در آیه ۲۶۱ سورة «بقره» می‌فرماید: اگر شما در راه خدا به بندگان نیازمند او انفاق کنید، برکت و فزونی آن هفتصد برابر شده و هر مقدار که نیت انسان در انفاق خالص تر باشد، برکت الهی نیز مضاعف می‌شود: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». خداوند با در نظر گرفتن یکی از گزینه‌های اصلی انسان‌ها که لحاظ کردن منافع شخصی است (دنیا، ۱۳۸۹، ص ۸۷)، و با توجه دادن به مالکیت

مهم‌ترین غرض انسان از تصرف، خوردن است به آن تصریح شده است. البته آن تصرفی را خوردن می‌نامند که همراه با نوعی تسلط باشد و انسان با تسلط خود تسلط دیگران را از آن مال قطع کرده، آن مال را تملیک کند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۳۱۷).

۳. خداوند در آیه ۱۹ سوره «ذاریات» برای فقرا در اموال اغنیا حق قرار داده است: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ»؛ و در اموالشان برای اهل سؤال و محرومان حقی است.

هرچند در این آیه، با اضافه شدن کلمه «اموال» به ضمیر «هم» که مراد از آن افراد ثروتمند است، اصل مالکیت انسان پذیرفته شده است؛ با وجود این، فقرا را در این دارایی‌ها صاحب حق می‌داند که انسان حق ندارد در اموال آنها تصرف کند. این نشان می‌دهد که مالکیت انسان نسبت به اموال، اعتباری است نه حقیقی.

سائل به کسی گفته می‌شود که از انسان درخواست چیزی کرده و فقر خود را ابراز کند، و محروم کسی است که از روزی محروم است و تلاش او به جایی نمی‌رسد و با عفت زیادی که دارد از دیگران درخواست نمی‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۸، ص ۲۷۰). درباره چستی «حق» نظر واحدی وجود ندارد. برخی «حق» را همان زکات می‌دانند (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۷، ص ۳۸)، و برخی دیگر معتقدند که این حق، یک حق عام است که دربرگیرنده واجبات مالی و غیر آن می‌شود (طوسی، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۸۴). در هر دو احتمال آیه شامل زکات می‌شود، و براین اساس زکات‌دهندگان باید توجه کنند اموالی که زکات به آنها تعلق گرفته است، تنها دارایی آنها نیست، بلکه فقرا در آن صاحب حق هستند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۲۰، ص ۳۶۸). همچنین با اینکه «حق» مذکور تنها در اموال پرهیزگاران نیست، بلکه در اموال همه هست؛ اهل تقوا را ذکر کرد تا بفهماند آنها با فطرت پاکی که دارند، می‌فهمند که نیازمندان در اموال آنان صاحب حق هستند (همان، ج ۱۸، ص ۳۶۹).

۴. در آیه ۳۲ سوره «نساء» به دست آوردن روزی توسط مرد و زن، مورد قبول واقع شده و این امر دلالت بر پذیرش مالکیت دارد: «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُواْ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ»؛ برای مردان بهره‌ای از آنچه کسب کرده‌اند، و برای زنان نیز بهره‌ای است از آنچه کسب کرده‌اند. عبارت «مِمَّا اكْتَسَبُواْ» و «مِمَّا اكْتَسَبْنَ» دلالت دارند بر اینکه یکی از ملاک‌ها در مالکیت و بهره بردن از اموال، به‌دست آوردن آن با تلاش و کوشش است. برای همه زنان و مردانی که از نعمت‌های دنیا - از طریق بازرگانی و کشاورزی و کارهای دیگر از گونه‌های مختلف

کسب و کار، چیزی به دست آورده‌اند، از آن چیز نصیب و بهره‌ای است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۶۴). آیه شریفه، مالکیت اعتباری انسان بر چیزهایی که از راه تلاش به دست آورده را پذیرفته است و با توجه به آیات قبل فهمیده می‌شود که مالکیت به‌دست‌آمده از راه تلاش و کوشش مالکیتی اعتباری است، و انسان نمی‌تواند آزادانه و به‌دلخواه خود در اموالش تصرف کند؛ زیرا خداوند که مالک حقیقی هستی است، در اموال آنان برای نیازمندان حقی قرار داده است؛ چنان که در آیه ۱۹ سوره «ذاریات» به این مسئله اشاره کرده است. ۵. خداوند در سوره مبارکه «نور» آیه ۳۳ می‌فرماید: «وَأَنزَلْنَا مِنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمُ»؛ و چیزی از مال خدا را که به شما داده است، به آنان بدهید.

اسلام برای آزادی بردگان، طرح‌های مختلفی دارد. یکی از آنها قرارداد بازخريد است، که با بردگان یا اسیران جنگی که به بردگی افتاده‌اند، بسته می‌شود. در اینکه مراد از مال خداوند که به بردگان داده شود چیست، اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته‌اند از اقساط وجوهی که باید بپردازد، مقداری به او ببخشید. عده‌ای معتقدند: از آن پولی که از آنها می‌گیرید، مبلغی به آنها پس دهید. این امر نیز استحبابی و به‌قولی وجوبی است. به عقیده عده‌ای، این آیه خطاب به مؤمنان است که به برده کمک کنند تا بتواند قیمت خود را ادا کند. البته بنا به گفته برخی، از زکات به او داده می‌شود؛ زیرا یکی از سهام زکات به مصرف بردگان می‌رسد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۲۲۱).

براساس مفاد آیه شریفه، دارایی و اموال حقیقتاً از آن انسان نیست، بلکه از خداست، و تنها چند روزی امانت در دست انسان قرار داده شده است (قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۶، ص ۱۸۵). بنابراین، تمامی ثروت‌هایی که انسان به دست می‌آورد، در مرتبه اول از آن خداوند است؛ هرچند به‌صورت حقوقی و اعتباری اموال انسان نیز به‌شمار می‌رود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۱، ص ۲۲۵). از این‌رو، هرچند انسان مالک اموالی است که خداوند به وی داده است، اما مالک اصلی و حقیقی آنها خداوند است و مالکیت انسان اعتباری است.

براین اساس خداوند در مالکیت انسان دخالت کرده و در آیات بسیاری به انفاق کردن، زکات و صدقه دادن امر می‌کند که امروزه در علم اقتصاد به عنوان بازتوزیع ثروت شناخته می‌شوند.

در نتیجه هرچند قرآن مالکیت انسان را به رسمیت شناخته است، اما با توجه با آیات فوق می‌توان گفت مالکیت انسان بر اموال خویش اساساً اعتباری است. البته اعتباری بودن مالکیت انسان به

براساس مفاد «یوئرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه»، انصار با اینکه مبتلا به فقر و حاجت هستند، مهاجران را بر خویش مقدم می‌کنند. خداوند با این بیان در مقام ستودن آنهاست، و می‌فرماید ایشان در برطرف کردن نیازهای مهاجران هیچ انتظاری از آنها نداشته، بلکه آنها را بر خویش مقدم می‌کنند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۹، ص ۲۰۶). از آیه فهمیده می‌شود انصار در عین نیازمندی، از توزیع ثروت به مهاجران نیازمندتر از خود دریغ نکرده و عوضی در قبال آن نمی‌خواستند. این عملکرد نشئت گرفته از ایمان آنها به خداوند است. بنابراین رفتار بازتوزیعی انسان‌های متدین، ریشه در باورمندی به مالک حقیقی خداوند و مالکیت اعتباری خود است. از این رو، از دارایی‌های خود انفاق می‌کنند که ثمره آن سرازیر شدن ثروت به طبقات نیازمند جامعه و دستیابی آنها به سطح مناسبی از رفاه مادی است، که در نهایت منجر به ریشه‌کنی فقر در جامعه می‌شود. البته با توجه به آیه ۱۹ سوره «ذاریات»، نیاز واقعی منشأ ایجاد حق برای نیازمندان است و افرادی که فقر خودخواسته را انتخاب کرده‌اند، شامل حمایت‌های بازتوزیعی نخواهند شد. بنابراین ثروتمندان مکلف‌اند از دارایی‌های خود به مقداری که نیاز افراد نیازمند جامعه را برطرف بکند، به آنها بپردازند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۸، ص ۳۶۹؛ ج ۲۰، ص ۳۶۸). در نتیجه باتوجه به آیه ۳۰-۳۴ سوره «الحاقه»: «خُدُوهُ فَعَلُوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلْوَهُ ثُمَّ فِي سُلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَحْضُرُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ»، عدم توجه به برآورده کردن احتیاجات نیازمندان جامعه، عذاب سخت خداوند را در پی خواهد داشت (همان، ج ۱۹، ص ۴۰۰-۴۰۱).

۳. امانی بودن اموال

یکی دیگر از مبانی بازتوزیع ثروت، امانی بودن اموال است. برخی از آیات قرآن اشاره دارند که اموال انسان‌ها امانت خداوند است. بنابراین اصرار فراوان قرآن به انجام وظایف مالی نسبت به گروه‌های نیازمند، ریشه در جانیشینی و استخلاف انسان نیز دارد (دنیا، ۱۳۸۹، ص ۸۶). به بیان دیگر، براساس آیاتی که اموال را وسیله ابتلاء انسان می‌دانند و آیات استخلاف، انسان در برابر خداوند مسئول و پاسخ‌گو می‌باشد. پس خداوند بر عهده افراد جامعه حقوقی قرار داده و در مقابل هر حقی، تکلیفی مشخص کرده، که یکی از این حقوق حق فقرا در اموال اغنیا است.

۳-۱. ادله قرآنی

خداوند در آیه ۷ سوره «حدید» می‌فرماید: «أَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ»؛ به خدا و رسول او ایمان آورید و از

این معنا نیست که از هیچ ارزشی برخوردار نیست، بلکه براساس آن انسان می‌تواند اموال و اشیایی را متعلق به خود بداند و از این راه برای او حقی به وجود می‌آید. از جمله اینکه کسی نمی‌تواند به اموال او دست درازی بکند، اما با توجه به اعتباری بودن آن باید حقوقی را هم رعایت کند. مهم‌ترین حقی را که انسان باید به آن توجه کند، حق خداست که خالق و مالک انسان و اموال او است، بلکه خالق و مالک سراسر هستی است و حق دارد حقوق افراد درباره اموال و دارایی‌های جامعه را تعیین و چگونگی آن را مشخص کند. پس در مواردی که امر به دست‌گیری و بخشش به فقرا می‌کند، باید به فرمان او جامه عمل بپوشاند.

علاوه بر آیات فوق‌الذکر، از آیات قرض، ارث، انفاق، صدقات، مهر، غضب، وصیت، عتق، دیه و ربا نیز می‌توان مالکیت اعتباری انسان نسبت به اموالش را به دست آورد. با توجه به این آیات، می‌توان گفت: مالکیت اعتباری انسان در قرآن چنان محترم شمرده شده که در آیه ۳۸ سوره «مائده»، مجازات تجاوز به اموال دیگران را قطع دست تعیین کرده است: «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

۲-۲. نقش مالکیت اعتباری برای بازتوزیع ثروت

از آیات فوق، به دست می‌آید که باورمندی به مالکیت اعتباری از سوی انسان نقش مبنایی در بازتوزیع ثروت ایفا می‌کند؛ زیرا هنگامی که انسان باور کند خالق و مالک او خداست و مالکیت او بر دارایی‌های خویش زوال‌پذیر است، سختی مجاهدت با مال را با دل و جان پذیرا خواهد شد، و با توجه به دستور خالق خود به کمک افراد نیازمند جامعه خویش می‌شتابد و به مرحله‌ای از کمال دست پیدا می‌کند که خداوند در آیه ۹ سوره «حشر» در مدح طایفه انصار ساکن در مدینه می‌فرماید: «وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ و اگر چه خود شدیداً در فقر هستند، ولی مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند و کسانی که از بخل نفس محافظت شوند، آنان همان رستگارانند.

-وجه دلالت آیه

«بئار» از ماده اُثْر، به معنای از خودگذشتگی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۲). کلمه «خصاصه» به معنای فقر و حاجت شدید است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۸۴؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۲۸، ص ۸۴).

آنچه خدا شما را جانشین گذشتگان گردانیده، انفاق کنید.

«استخلاف» به معنای خلیفه قرار دادن است. و جمله «اسْتَخْلَفْتُهُ» یعنی «جَعَلْتُهُ خَلِيفَةً» (فیومی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۱۷۸). خطاب این آیه به مؤمنان است و مراد از فرمان به ایمان، «أَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» عمل به لوازم ایمان است؛ چنان که به دنبال آن می‌فرماید: شما که ادعای ایمان دارید، برای اثبات ادعای خود، باید در راه خدا انفاق کنید.

مراد از خلیفه بودن انسان در جمله «جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ» یا آن است که خداوند، انسان را جانشین خود در زمین قرار داده است، چنان که آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰) به آن اشاره دارد که در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: ای مؤمنان! شما جانشین خداوند در زمین هستید و آنچه در اختیار دارید، ملک خدا در نزد شماست، پس از آنچه خدا به شما عطا کرده است، به دیگران نیز انفاق کنید.

معنای دیگر آن است که شما مردمان امروز، جانشین پیشینیان خود هستید، و اموالی که در دست شماست، پیش از این در دست آنها بوده است؛ پس از این اموال انفاق کنید که زمانی شما نیز نخواهید بود و این اموال به وارثان شما منتقل خواهد (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۹، ص ۱۵۱؛ قرآنی، ۱۳۸۸، ج ۹، ص ۴۵۷).

براساس واژه استخلاف یا جانشینی، مالکیت انسان، مالکیت اصیل نیست، بلکه مالکیت او به جهت جانشینی از طرف پروردگار است و اموال تنها امانتی در دستان اوست (صالح، ۱۴۱۷ق، ص ۱۱۲؛ طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۱۳۰؛ عسال و عبدالکریم، ۱۹۹۲، ص ۴۳). این جانشینی اقتضا می‌کند که دخالت خداوند برای تنظیم مالکیت اعتباری انسان از جانب وی مورد اطاعت قرار گیرد (صدر، بی‌تا، ص ۳۰-۳۶؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج ۲۷، ص ۴۴۹). برخی از مفسران بر این باورند این معنای آیه در صورتی درست است که عبارت «مستخلف» همان استخلاف الهی باشد نه اینکه انسان جانشین نسل گذشته در زمین است (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۱۲، ص ۹۲).

اما این بیان تام به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اگر انسان را خلیفه خدا بدانیم، تعبیر «أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ» درباره دارایی انسان است و درحقیقت برای تشویق آنها به انفاق کردن به کار رفته است. بنابراین، هنگامی که انسان به این مرتبه از باور برسد که هرچه دارد از آن خداست و او جانشین خدا در زمین است، انفاق برای او آسان می‌شود. در واقع ایمان به حقیقت مالکیت خداوند و امانی بودن اموال، به انسان روح سخاوت و ایثار می‌بخشد، و عامل محرکی است برای انجام انفاق به محرومان (مکارم شیرازی و همکاران،

۱۳۷۱، ج ۲۳، ص ۳۱۴؛ قرآنی، ۱۳۸۸، ج ۹، ص ۴۵۷).

از سوی دیگر اگر خلافت در این آیه به معنای جانشین شدن نسلی به جای نسل دیگر باشد، باز هم آیه در مقام تشویق به انفاق کردن است؛ زیرا زمانی که انسان که متوجه می‌شود دارایی او همان اموال گذشتگان است و برای همیشه در دست او باقی نخواهد ماند و با گذشت اندک زمانی او نیز باید از دارایی‌هایش جدا شود، انفاق کردن آسان می‌شود (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۹، ص ۱۵۲). بنابراین با توجه به «نظریه استخلاف»، دخالت پروردگار در تعیین انواع مالکیت‌ها در ساختار مالکیتی نظام اقتصاد اسلامی مشخص خواهد شد (رفیق المصری، ۱۴۲۱ق، ص ۵۲؛ مشهور، ۱۹۹۱، ص ۵۴). براین اساس توزیع مجدد ثروت، نقش و جایگاه بی‌بدیل خود را پیدا می‌کند و ثروتمندان جامعه وظیفه پیدا می‌کنند تهی‌دستان جامعه را مورد حمایت قرار داده تا از این راه جامعه به سمت تعادل حرکت کند و طبقات جامعه به هم نزدیک شوند.

از تمامی آیات که مورد بررسی قرار گرفت استفاده شد که مالک حقیقی هر چیزی خداست، او اموالی را در اختیار ما قرار داده و برای نحوه استفاده از آن شرایطی معین کرده است، براین اساس این‌گونه نیست که انسان مطلقاً در اموال خود حق هرگونه تصرفی داشته باشد، بلکه باید حقوق مالی‌ای را که خداوند تعیین کرده است، بپردازد. آیه ۱۸۶ سوره «آل عمران»: «لَتَبْلُغُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ...» قطعاً در مال‌ها و جان‌هایتان آزموده خواهید شد... دلالت دارد بر اینکه توسط اموالی که در اختیار ما قرار داده شده، آزمایش خواهیم شد. این آیه نشان می‌دهد که دارایی‌های انسان به عنوان امانت الهی است، تا بتواند از آنها در راستای سیر به سوی کمال و ادامه حیات خویش استفاده کند؛ زیرا باور به اینکه اموال امانتی الهی است که در راستای فرامین خداوند باید به مصرف برسد، موجب خواهد شد ثروتمندان به نیاز افراد کم‌درآمد توجه کرده و برای رفع نیازهای معیشتی آنها اقدام کنند. در نتیجه با کم یا ریشه‌کن شدن فقر، جامعه به سمت کمال حرکت خواهد کرد و براساس آیه ۹۶ سوره «اعراف» برکات الهی بر آن نازل خواهد شد: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».

۳-۲ نقش امانی بودن اموال برای بازتوزیع ثروت

باور انسان نسبت به امانی بودن اموالی که در اختیار دارد نقش قابل توجهی

خاطر کارهای از قبیل وفای به نذر و اطعام مسکین و یتیم و اسیر مورد ستایش قرار داده است. از کلمه اسیر می‌توان فهمید که آیه در مدینه و بعد از هجرت رسول اکرم ﷺ نازل شده است؛ زیرا اسیر گرفتن در زمان غلبه بر کفار و مشرکان اتفاق افتاده است. بنابراین، این داستان در خارج به وقوع پیوسته است و یک قصه خیالی دارای آثار خوبی نیست (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۲۰، ص ۱۲۷).

-وجه دلالت آیه

با توجه به اینکه ضمیر در عبارت «علی حبه» به طعام بازمی‌گردد و مراد از آن احتیاج شدید داشتن به غذاست (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۲۰، ص ۱۲۶). آیه به خوبی الگویی به تمامی بشریت نشان داده که از احوال دیگر هم‌نوعان خود غافل نیستند و افرادی را که در سطح پایین‌تری از خود هستند، هرگز فراموش نکرده و به آنها رسیدگی می‌کنند و به خاطر انجام این کار، نه تنها هیچ‌گونه درخواستی از آنها ندارند، بلکه می‌گویند: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا»؛ بنابراین افرادی که در بازتوزیع ثروت در سطح جامعه نقش‌آفرین هستند، باید تنها خدامحوری را مدنظر قرار دهند و از اموال خود که امانت الهی است، در راه او مصرف کنند تا از این راه نیازمندان از اموال آنها بهره‌مند شوند.

لازم به ذکر است که در بازتوزیع ثروت افرادی را که فقر اختیاری دارند، شامل نمی‌شود، بنابراین افرادی که توانایی کار و تلاش برای به‌دست آوردن روزی خود را دارند اما از این کار سرباز می‌زنند، از دایره توزیع مجدد ثروت خارج هستند (خاندوزی، ۱۳۹۰، ص ۲۵۵).

در مقابل این جهان‌بینی توحیدی، دیدگاه کسانی است که با مقدم کردن اصل آزادی بر عدالت، بر این باورند که آزادی این حق را به افراد می‌دهد تا از ثمره کار خود بهره ببرند و هیچ فردی حقی بر گردن آنها ندارد، بنابراین نباید نگران طبقات محروم بود (بلوم، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۹۲۴-۹۳۳). بر این اساس ثروتمندان و حکومت، هیچ وظیفه‌ای در برآورده کردن نیاز طبقات محروم جامعه ندارند، حتی اگر انسانی از گرسنگی بمیرد (بشیری، ۱۳۸۲، ص ۳۶). همچنین کسانی که رفاه مادی را در دنیا غایت لذت، خوشی و نیک‌بختی می‌دانند و بر این نظرند که هر کس خودش می‌تواند خوشبختی و نیک‌بختی را برای خودش تعیین کند (بری، ۱۳۸۹، ص ۳۷)، و برآوردن نیازهای قشر نیازمند و محروم جامعه را موجب کاهش منافع اقتصادی و بهره‌مندی از لذت بیشتر می‌پندارد. چنان‌که اشاره شد، در جهان‌بینی توحیدی نسبت به اموال دنیا و هویت آنها اندیشه مادی‌گرایانه یادشده، جایگاهی ندارد.

در بازتوزیع ثروت و سامان‌یابی آن در جامعه بشری دارد و موجب می‌شود فاصله طبقاتی در جامعه به حد اقل ممکن برسد یا از بین برود.

انسانی که از جهان‌بینی توحیدی و فطرت پاک الهی برخوردار است و به هدف آفرینش انسان و جهان و هویت آن دو واقف است و می‌داند اموالی که کسب می‌کند و در اختیار دارد، امانتی است که خداوند در اختیار انسان قرار داده است تا در دنیا در راستای رسیدن به کمال انسانی از آنها استفاده کند، چنین انسانی برای بازتوزیع ثروت مطابق با دستورات الهی در قرآن هرگز درنگی را برای خود روانمی‌داند. هرچند انسان به لحاظ غریزه حیوانی دوست دارد از ثروت فراوانی برخوردار باشد و دل‌کنند از اموال دنیا برای او سخت به نظر می‌رسد؛ اما بینش به مالکیت حقیقی خداوند و امانی بودن اموال در دست انسان، فطرت انسانی نوع دوستی وی را تحریک می‌کند تا به بازتوزیع ثروت در قالب دستورات شرع الهی بپردازد و به کسانی که خداوند آنها را مستحق معرفی کرده است، کمک کند. در این راستا به هر مقداری که انسان از بینش توحیدی و ایمان عمیق‌تر برخوردار باشد، بازتوزیع ثروت برای او آسان‌تر و شریک‌تر خواهد بود. آنها افراد نیازمند را در سود به‌دست‌آمده از تلاش اقتصادی خویش سهیم می‌کنند، و همواره نگران طبقات محروم جامعه است، لذت و خوشی را صرفاً برای خود نمی‌خواهد. او در برابر این اقدامات جز رضایت خداوند هیچ چشم‌داشتی از نیازمندان ندارد و نه تنها به فقرا و مستمندان کمک می‌کند، که آنها را در بهره‌مندی از ثروت که در اختیار دارد، برای کسب رضای الهی مقدم‌شمارد. در این باب سیره عملی و زندگی اجتماعی اهل بیت علیهم‌السلام بهترین الگو است. نظیر کسانی که خداوند در آیه ۹۰ سوره «انسان» درباره آنها می‌فرماید: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ یتِيمًا وَ أَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا»؛ و غذای خود را باعلاقه (و نیاز) به آن و از روی محبت خدا به فقیر و یتیم و اسیر انفاق می‌کنند و زبان‌قال و حالشان این است که جز این نیست که ما شما را برای رضای خدا اطعام می‌کنیم؛ از شما پاداش و سپاسی نمی‌خواهیم.

این سوره در مدینه و در شأن امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، فاطمه زهرا علیها‌السلام و دو فرزند گران‌قدر ایشان امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام نازل شده است. مشهور است که آن بزرگواران سه روز متوالی، هنگام افطار، غذای خود را با وجود احتیاج به آن به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۱۴۵-۱۶۰؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۱، ج ۲۵، ص ۳۳۴-۳۴۸). البته بدون در نظر گرفتن شأن نزول، از سیاق آیه می‌توان فهمید که آیه شریفه افرادی را به

نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه در این مقاله بیان شد، به دست می‌آید:

۱. مالکیت اعتباری انسان و امانی بودن اموال او سهم بنیادین در باز توزیع ثروت از منظر قرآن کریم دارند.
۲. باورمندی به این دو اصل مبنایی، باعث کم یا ریشه‌کن شدن فقر و رفع تبعیض طبقاتی در جامعه و حرکت به سمت عدالت اجتماعی می‌شود.
۳. معتقدان به این مبانی برای کمک به نیازمندان جامعه انگیزه پیدا کرده و در نتیجه ثروت بین افراد نادار تقسیم شده و طبقات جامعه به همدیگر نزدیک شوند.

منابع.....

- ابن عاشور، محمدطاهر، ۱۴۲۰ق، *تفسیر التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی.
- ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، چ سوم، بیروت، دار صادر.
- امینی، عبدالحسین، ۱۴۱۶ق، *الغدير فی کتاب و السنه و الادب*، قم، مرکز الغدير للدراسات الاسلاميه.
- بار، رمون، ۱۳۶۷، *اقتصاد سیاسی*، ترجمه منوچهر فرهنگ، تهران، سروش.
- بری، نورمن، ۱۳۸۹، *رفاه*، ترجمه محمدرضا فرهادپور، تهران، آشیان.
- بشیریه، حسین، ۱۳۸۲، «دییاجه‌ای بر فلسفه عدالت»، *ناقد*، ش ۱، ص ۵۶-۱۱.
- بلوم، ویلیام تی، ۱۳۷۳، *نظریه‌های سیاسی*، ترجمه احمد تدین، تهران، آران.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۱، *مبانی اقتصاد اسلامی*، تهران، سمت.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۰، *تفسیر تسنیم*، چ دوم، قم، اسراء.
- خاندوزی، سیداحسان، ۱۳۹۰، *مدینه عادلہ*، تهران، دانشگاه امام صادق.
- دنیا، شوقی احمد، ۱۳۸۹، *برداشت‌های اقتصادی از قرآن کریم*، ترجمه محمد صفری، تهران، دانشگاه امام صادق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، دار الشامیه.
- رجائی، سیدمحمدکاظم، ۱۳۸۲، *معجم موضوعی آیات اقتصادی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۴، *درآمدی بر مفهوم عدالت اقتصادی و شاخص‌های آن*، قم،

مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

رحمت‌نیا، علیرضا و آرا افلاکی، ۱۳۸۹، *فرهنگ واژگان شاخص‌های ارزیابی و توسعه*، تهران، معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی رئیس‌جمهور مرکز داده‌ورزی و اطلاع‌رسانی.

رفیق المصری، یونس، ۱۴۲۱ق، *بحوث فی الاقتصاد الاسلامی*، دمشق، دار المکتبی.

صالح، سعاد ابراهیم، ۱۴۱۷ق، *مبانی النظام الاقتصادي الاسلامی و بعضی تطبیقاته*، ریاض، دار عالم الکتب.

صدر، سیدمحمدباقر، بی‌تا، *اقتصادنا*، بی‌جا، مرکز الأبحاث والدراسات التخصصية للشهيد الصدر.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، بیروت، مؤسسه الاعمی للمطبوعات.

طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چ سوم، تهران، ناصر خسرو.

طوسی، محمدبن حسن، بی‌تا، *التبیین فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

عسال، احمدعلی و فتحی احمد عبدالکریم، ۱۹۹۲م، *النظام الاقتصادي فی الاسلام مبادئه واهدافه*، قاهره، مکتبه وهبه.

عبوضلو حسین، ۱۳۸۱، «نظریه‌ای در تبیین مبانی نظری توزیع ثروت و درآمد در نظام اقتصادی»، *پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی*، سال دهم، ش ۲۴، ص ۱۱۳-۸۶.

_____، ۱۳۸۴، *عدالت و کارایی در تطبیق با نظام اسلامی*، تهران، دانشگاه امام صادق.

فیومی، احمد، ۱۴۱۴ق، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*، قم، دار الهمجره.

قزائنی، محسن، ۱۳۸۸، *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.

قرطبی، محمدبن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.

کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

مشهور، عبداللطیف، ۱۹۹۱م، *الاستثمار فی الاقتصاد الاسلامی*، قاهره، مکتبه مدبولی.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۴، *آموزش عقائد*، چ هفدهم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصطفوی، حسن، ۱۴۳۰ق، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، چ سوم، بیروت، دارالکتب العلمیه.

مطهری، ۱۳۶۴، *نظام اقتصادی اسلام*، تهران، صدرا.

_____، ۱۳۷۷، *مجموعه آثار*، چ هشتم، تهران، صدرا.

مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۱، *تفسیر نمونه*، چ دهم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

نجفی، محمدحسن، ۱۴۰۴ق، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

هادوی تهرانی، مهدی، ۱۳۷۸، *مکتب و نظام اقتصادی اسلام*، قم، مؤسسه فرهنگی خرد.